

تأثیر زبان و ادب فارسی در زبان و ادب عربی

* محسن راسی

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

هرگونه داد و ستد فرهنگی و مبادله تجارب و استفاده از ثمرات عقول و افکار از لوازم و ضرورت‌های حیات معنوی هر ملت اصیل و متمدن و فرهنگ آفرین است که می‌خواهد در تاریخ استوار و پابرجا و ماندگار باشد. تأثیر متقابل زبان و ادبیات فارسی و عربی از ازمته باستان امر بدیهی و نشانه پیوند عمیقی است به ویژه بعد از اسلام این ارتباط و تأثیر و تأثر بیشتر و وسیع‌تر گردیده درباره تأثیر عربی در فارسی کتب و مقالات فراوانی نوشته شده است. اما در زمینه تأثیر فارسی در عربی تحقیق و پژوهش شایان و به‌سزا به عمل نیامده است و مجال سخن بیشتر و گفتار مفصلتر و تحقیق عمیق‌تر را نیاز دارد. این مقاله با جمال سعی دارد به موارد زیر اشاره کند: چگونه کلمات و لغات فارسی از پیش از اسلام و بعد از آن وارد زبان عربی شده و اسلوب و نگارش عربی تا چه اندازه تحت تأثیر فارسی قرار گرفته است مضامین حکم و امثال از متون قدیم ایرانی چگونه وارد زبان عربی شده و به چه کیفیت در نظم و نثر عرب به‌کار رفته است.

کلیدواژه‌ها: نقد تطبیقی، زبان و ادبیات عربی، زبان و ادبیات فارسی، تأثیر.

The Effect of Persian Language and Literature on Arabic Language and Literature

Mohsen Rasi, Ph.D.

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature
Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

Abstract

Any cultural communication as well as business and utilization of fruitful wisdom and thoughts are the necessities of moral life for every noble nation and civilized nation who try to maintain themselves permanently in the history. The mutual effect of Arabic and Persian language is an indication of the deep relation between the two nations and especially it is an indication of their deep relation after Islam which have been more effective, so there have been written many books and articles on the deep relations of both communities. But there have not been interesting researches on the Arabic impression by Persian, thus, it needs more researches to be done. The article is trying to discuss the following schematically: How did the Persian words enter Arabic language before Islam? How has the Arabic written style been impressed by Persian language? How have the Persian words and proverbs been entered in Arabic language? How has the qualitative aspect of Persian verse and prose been in Arabic language?

Keywords: Comparative, Criticism, Arabic Language and Literature, Persian Language and Literature, Effect and influence.

مقدمه

هر گونه داد و ستد فرهنگی و مبادله تجارب و استفاده از ثمرات عقول و افکار از لوازم و ضرورت‌های حیات معنوی هر ملت اصیل و متمدن و فرهنگ آفرین است که می‌خواهد در تاریخ استوار و پابرجا و ماندگار باشد. تأثیر متقابل زبان و ادبیات فارسی و عربی از ازمینه باستان امر بدیهی و نشانهٔ پیوند عمیقی است به‌ویژه بعد از اسلام این ارتباط و تأثیر و تأثر بیشتر و وسیع‌تر گردیده دربارهٔ تأثیر عربی در فارسی کتب و مقالات فراوانی نوشته شده است. اما در زمینهٔ تأثیر فارسی در عربی تحقیق و پژوهش شایان و به‌سزا بعمل نیامده است و مجال سخن بیشتر و گفتار مفصلتر و تحقیق عمیق‌تر را نیاز دارد. این مقاله باجمالی سعی دارد به موارد زیر اشاره کند: چگونه کلمات و لغات فارسی از پیش از اسلام و بعد از آن وارد زبان عربی شده و اسلوب و نگارش عربی تا چه اندازه تحت تأثیر فارسی قرار گرفته است مضامین حکم و امثال از متون قدیم ایرانی چگونه وارد زبان عربی شده و به چه کیفیت در نظم و نثر عرب به کار رفته است .

ریشه روابط ایران و عرب به پیش از تاریخ مدون یعنی به دوره‌های اساطیری می‌رسد و در عهد هخامنشیان گسترده‌تر و در دورهٔ ساسانیان استوارتر و عمیق‌تر شده و روابط و مبادلات سیاسی و فرهنگی میان ایران و عرب از استحکام و وسعت بیشتری برخوردار بوده و با ظهور اسلام این پیوند و ارتباط عمیق‌تر و وسیع‌تر از گذشته شده است.

به روایت تاریخ عالی‌ترین و درخشان‌ترین تمدن‌ها در بین‌النهرین تجلی کرده که محل سکنی و زندگی اقوام سامی اکادیان و غیر سامی یعنی سومریان بود پس از آن که سرزمین بین‌النهرین تا فراسوی مصر به تصرف و استیلای حکومت مقتدر و نیرومند هخامنشی درآمد سیاست مسالمت‌آمیز هخامنشیان با اقوام سامی‌نژاد خاصه با جهودان به نزاع و کشمکش‌های آنان پایان داد و امنیت و آسایش و آزادی در بین ملل مذکور مستقر گردید به حدی که یهودیان احترام تقدس‌آمیزی نسبت به کوروش هخامنشی داشتند در این دوره است که بسیاری از کلمات فارسی وارد فرهنگ و ادبیات تلمودی شد. و از آنجا که ادبیات و دین یهود در میان بسیاری از اقوام کهن رواج یافته بود، کلمات فارسی از این راه به دیگر زبان‌های سامی نفوذ یافت. به این ترتیب تقریباً تمام کلمات فارسی که در ادبیات تلمودی راه یافته بود عیناً در سریانی و مندائی و غیر آن‌ها نیز دیده می‌شود. این انبوه کلمات فارسی، بی‌تردید میراث زبان آرامی مشاهی است که برای دیگر لهجه‌های سامی به‌جای مانده است.

علاوه بر این، کلمات زیادی نیز در دوره‌های بعد مستقیماً از زبان‌های باستان و پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و حتی فارسی دری به زبان‌های آرامی رفته‌اند زیرا روابط ایران با سامی‌ها در هیچ یک از دوران‌های تاریخ قطع نگردیده است. برخی از کلمات فارسی به عربی معرب نیز از راه زبانهای آرامی به عربی رفته‌اند نه مستقیماً از راه فارسی. از آنجا که پادشاهی حیره باراده و دخالت ایرانیان به وجود آمد ولی ناگزیر شهرياران آن پیوسته با دربار ساسانی رابطه مستقیم و استواری داشتند که یکی از مشهورترین شهرياران حیره نعمان بن منذر است که گویند یزدگرد ساسانی پسرش بهرام گور را برای تربیت به نزد نعمان فرستاد و همچنین استیلای ایرانیان بر یمن و حکومت متمادی شهرياران ایرانی که اولی و هرز^۱ و آخرین آن‌ها بازان است در یمن و مهاجرت زیاد ایرانیان در زمان ساسانیان به یمن که بنی الاحرار «آزادگان» معروفند زمینه را برای نفوذ و رواج فارسی در عربی مهیا و آماده ساخت.

بازان از طرف خسرو پرویز بر یمن حکومت می‌کرد و بر سرزمین‌های حجاز و تهامه نیز نظارت داشت بازان اسلام آورد و رسول خدا (ص) بازان را برای حکومت یمن ابقا کرد داستان خدمات و فداکاری شهرین بازان در یمن و جنگ او با اسود عنسی اولین مرتد در اسلام همچنین نامه نوشتن رسول خدا (ص) به ایرانیان مقیم یمن و حمایت ایرانیان یمن از رسول خدا (ص) و از اسلام در تاریخ معروف است.^۲

من مثل کسری شهنشاه الملوک له
او مثل و هرزبوم الجیش اذ صالا
الله درهم من عصبه خرجوا
مان تری لهم فی الناس امثالا
غر حبابه بیض مرزبیه
اسد تربت فی العیصات اشبالا^۳

۱- چه کسی او را شایسته از خسرو شاهنشاه شهرياران و چه کسی او را شایسته‌تر از و هرز که در نبرد صولت و نیرومندی خود بنمایاند؟
۲- چه برانزده گروهی اینانند که پیش آمده‌اند، در میان مردان همانند ایشان را نتوان یافت.

۳- بزرگ زادگانند و شایستگان. مرزبانانی درخشنده‌اند، شیران‌اند که در بیشه بچگان خود را همی پروزند.

۱- vaharaz یکی از سرداران انوشیروان که در سال ۵۷۰ م حبشیان را از یمن راند و پس از تسخیر یمن از طرف انوشیروان به حکومت آنجامصوب گشت

۲- خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۸۶

۳- تاریخ طبری ج ۱/ ص ۳۹۶.

کلمات - شاهنشاه - مرزبانه - جمع مرزبان و کسری - معرب - خسرو فارسی است. چنانچه وقایع و رویدادهای تاریخی بدون اغراق و بی‌تعصب و تقلید کورو متحجر با دقت علمی و با موازین عقل و خرد و دانش مورد مطالعه و تحقیق و نقد قرار گیرد و علل و معلولات با ترازوی انصاف و منطقی و علم‌سخته‌سنجیده شود با نظر روشن و اندیشه‌ثاقب و تیزبین زوایای تاریک و مبهم حوادث مشاهده گردد. همگان به‌این واقعیت و حقیقت تاریخی اعتراف خواهند کرد.

که زبان و ادب فارسی و عربی عبارت از دوکالبد و دو قالبند که اندیشه و خرد و فرهنگ درخشان اسلامی و انوار تابناک قرآن روح آن دو می‌باشد اگر چنانچه ایران شعرموزون و مقفی قبل از اسلام نداشته و تنها بعضی سروده‌های هجایی از روی مدارک به‌دست‌آمده از حاجی‌آباد و تورفان باقی مانده ولی شعر عربی در پیش از اسلام شعر عروضی بوده است عرب در پیش از اسلام اشعاری جاهلی و ساده‌ای داشته که روح بدویت و صحرایی آن قوم در آن‌ها جلوه‌گر است و دارای مضامین جاهلیت عرب و مفاخرات به قوم و زور شمشیر وصف صحرا و شتر و تعصبات و حمیت‌های جاهلی می‌باشد.

درست است که فن قصیده را شعرای فارسی از عربی اقتباس کرده‌اند ولی از نظر مضمون و معنی آن را تنوع و تکامل بخشیده‌اند و شعرای عرب فن مثنوی (مزدوج) را از شاعران فارسی اخذ نموده‌اند و شعر مثنوی در عربی سابقه ندارد همین‌طور ترکیب بند و ترجیع بند و رباعی و غزل عرفان از ابداعات و ابتکارات شاعران و گویندگان نامدار ایرانی است.

در این مقال مجال بسط و تفصیل سخن در این موضوع نیست به اجمال می‌توان اشاراتی کرد و گذشت که از مطالعه و تعمق تاریخ ادبیات و یا به عبارت دیگر از امعان نظر در تاریخ فکری و علمی ایران این نکته عیان و آشکار می‌گردد که در یک عصر سرزمین پهناور ایران از بخارا تا بغداد زبان و ادبیات فارسی و تازی دو همزاد بوده‌اند که از قرن اول هجری تا به آن سوی قرون و اعصار درخشان اسلام با دست و فکر و خامه و خرد و دانش نوابغ و دانشمندان و گویندگان و نویسندگان بزرگ ایران تحول و تکامل یافته. استادان و نامداران ایرانی همچنان که اشاره شد خلیل‌بن‌احمد فراهیدی واضع علم عروض و سیبویه، ابن مقفع، عبدالحمید و ابن‌العمید جاحظ و ثعالبی ابن‌قتیبه، صاحب بن عباد - راغب اصفهانی میدانی نیشابوری بدیع‌الزمان همدانی و حریری - زمخشری عبدالقاهر جرجانی و صدها تن از استادان و نویسندگان نامدار هنگامی که می‌خواستند قواعد صرف و نحو

و نثر و بلاغت عربی را بنویسند درحالی که هیچ نمونه در دست نداشتند از چه و از کجا و چگونه تقلید نمودند و سرمشق گرفتند. و آثار جاودانه و ذقیمت و نفیسی به یادگار گذاشتند که هر کدام در نوع و عظمت خود از مراجع مسلم و موثق ادب تازی به شمار می آید.

آمیختگی زبان فارسی با کلمات عربی باعث توسعه و رونق و اقتدار و خوش آهنگی زبان فارسی شده و بر لطف و حلاوت زبان افزوده است چنانچه این زیبایی و شیرینی در نظم و نثر گویندگان و نویسندگان خوش ذوق و توانا و چیره دست و بلندآوازه چون فردوسی بزرگ حماسه سرای نامدار و آثار جاودانه مولانا جلال الدین و سعدی و حافظ شیرین سخن بیشتر محسوس و چشمگیر است. یکی از علل تحول و تکامل هر زبانی دادن و ستدن است همه زبان های زنده ملت های متمدن در آمیخته با لغت های دیگران است این مبادله نه تنها عیب و کاستی به شمار نمی رود که حسن و امتیاز برای هر زبانی و عامل پیشرفت و تکامل و زاینده گی زبان هاست زبان خالص که در آن هیچ لغت بیگانه نباشد از آن قبائل وحشی و عقب مانده است نه ملت های پیشرفته و متمدن، طبیعت زبان های فعال و زنده اخذ و اعطا است که لغات و اصطلاحات خارجی را بر وفق خصلت و نیاز خود می گیرد و در آن تصرفاتی ایجاد می کند مطابق شکل و قالب و قواعد زبان خود تغییراتی در آن ها می دهد و این تأثیر و تأثر اغلب در زبان های زنده بیشتر دیده می شود برای مثال تأثیر زبان و ادب یونانی در لاتینی و تأثیر فرانسه در انگلیسی پس از فتح نورماندی و تأثیر و تأثر عربی و فارسی در همدیگر و همچنین نفوذ و رواج خط عربی باعث زیبایی و آسانی خط فارسی شده است چون خط عربی آسان تر از خط پهلوی بود.

لازم به ذکر است که از حیث اصول و اشتقاق هیچ نوع تشابه و قرابت و خویشاوندی بین زبان عربی و فارسی وجود ندارد چه همان طوری که اشاره شد فارسی از شعبه زبان های هند و اروپایی است و عربی از خانواده زبان های سامی است. اما فرهنگ و تاریخ اسلامی چنان پیوندی بین این دو زبان برقرار کرده است که نظیر آن در هیچ کدام از زبان های زنده دنیا دیده نمی شود. زبان عربی به اقتضای طبیعت و ساخت خود کلمات دخیل از فارسی را مطابق قواعد زبان خود دستخوش تغییر و تصرفات زیاد کرده است. همین طور است زبان فارسی درباره کلمات عربی.

ایرانی هنرمند و خوش ذوق هویت و اصالت زبانی خود را حفظ کرده و بسیاری از ترکیبات و کلمات عربی را که با ذوق و قواعد زبان هم آهنگ بوده به کار برده است.

بقول محمد قزوینی: ملیت اصلی خود را از دست داده و تبعیت لسان ثانوی را قبول کرده و حق همشهریگری در زبان فارسی به دست آورده‌اند دیگر عنصر خارجی محسوب نمی‌شود.^۴ اینک نمونه‌های از کلمات فارسی در اشعار عربی:

آذرگون:

آذریون معرب آذرگون است و به صورت‌های آذریون و آذرگون هم در شعر عرب آمده است. نوعی از شقائق است که کنارهای آن سرخ و میانش سیاه می‌باشد و بعضی گویند گیاهی است سرخ رنگ که در میان آب می‌روید - دیگر گفته‌اند که نوعی از بابونه است و گل همیشه بهار را نیز می‌گویند؛ و معنی ترکیبی آن آتش مانند است چه آذر به معنی آتش و گون به معنی مانند باشد - و نام اسبی هم هست و سمندر را هم می‌گویند.

هر زمان چون آذریون برخشد در چمن
هر زمان چون نیل نیلوفر بخندد در شمر
تاج المآثر

برای طاعت توست آن نسیم جان پرور
که از میانه آذر بروید آذریون

و أردف آذریونه فوق أذنه
کأن آذریونه
مدهین من ذهب
ظهیر فاریابی
ککأس عقیق فی قراتها تبر
والشمس فیه کالیه
فیها بقایا عالیه.

ابریق:

معرب ابریز به معنی تنگ لوله‌دار، آفتابه و در کتب موسیقی به معنی گردن بر بط نیز به کار رفته است و ابریق جمع مکسر آن اباریق در قران کریم و در شعر عربی به معنی صراحی به کار رفته. قدبات یسقینی در باقه
سالت من الابریق فی الجام^۵

یعنی شب پیوسته مرا از شرابی که از صراحی در قدح می‌ریخت سیراب می‌کرد.
در قران کریم آمده است: باکواب و اباریق و کأس من معین یعنی باکوزها و مشربه‌ها و جام‌هایی از شراب ناب بر آنان می‌پیمایند.

۴- بیت مقاله قزوینی ص ۸۷

۵- دیوان ابونواس ص ۲۲۹

بم:

به معنی کلفت‌ترین سیم عود در مقابل زیر که به معنی تار است.

ضمیر قلب یقرع کف ابدأ بممان ناطقان

یعنی: دو بم گویا با زدن دستی راز دل را آشکار کردند.

کلمه بم در فارسی در معنی تار کلفت در سازها بکار رفته است. منوچهری می‌گوید:

از شغب مردمان لاله بهوش آمده است زیر بیانگ آمده، بم به خروش آمده است

بندار:

ج بنادر به معنی مالدار و انباردار و نیز نام شخصی آمده است از لفظ بن به معنی اصل و مایه با پسوند صفت فاعلی «دار» و دارنده از ریشه داشتن ساخته شده است و کلمه بنکدار هم به معنی پیشه‌ور از این معنی است جاحظ در کتاب البخلاء لفظ بندار را به معنی انباردار به کار برده است. فیروزآبادی آن را به معنی بازرگان محتکر و آنکه در دکان‌ها به داد و سند پردازد استعمال کرده. ابونواس (بندار) را به معنی سرمایه دار در این بیت به کار برده است:

و عند هم عمار منع م بنندار^۷

بهار:

به معنی شکوفه.

والناس مثل النبت الی بهاره ذهبت فلم تنقص سلسبیل بهار^۸

ببزر:

معرب بازار است. کمیت گوید:

کأن سَـوَآبِقَهَا فِی الْغُبَارِ صُقُورٌ تُعَارِضُ بَبِزَارَهَا

تاج:

که در پهلوی به صورت تاز است در عربی از آن فعل ساخته و در باب تفعیل استعمال کرده‌اند.

۶- الواقعة، آیه ۱۸

۷- دیوان ابونواس چاپ بیروت ۱۴۰۴ هـ

۸- لزومیات ص ۲۷۳

و همچنین در شعر عمرو بن کلثوم آمده است:

و سید معشر قد توجوه
بتاح الملك یحمی المحجرینا^۹

تراکیش:

معرب ترکش که در فارسی به معنی تیر دان است و به صورت تراکیش جمع بسته شده.

ظبی من الترق اغنته لواحظه
کما حوته من النبل التراکیش^{۱۰}
یعنی آهویی از ترکان که تیر نگاهش او را از تیرهای ترکش بی نیاز کرده است.

توت، درخت توت:

فزنابها فی حدیقات ملفقه
بالزند و الطلح و الرمان و التوت

یعنی در باغهای که پر از زند و طلح و انار و توت بود از او کام گرفتیم^{۱۱} زند چوبی که با آن آتش روشن می کردند.

واژه توت در عربی ضمن ترکیباتی نظیر توت الشامی و غیره هم آمده است.

جاموس:

معرب گاو میش است که بصورت جوامیس هم در نثر و شعر عربی آمده است.

لاتدعون ابوالولید لئائل
خلق الحمار و خلقه الجاموس^{۱۲}
یخی ابوولید را هرگز برای چیزی بخوانید که خوی خر و اندام گاو میش دارد.

جلاب:

معرب گلاب است.

کناها روت فی طرفه
السحر فی عینیه جلاب^{۱۳}
بدست چاشنی دیگر چو مهتاب
فرستادش ز شربت های جلاب^{۱۴}

۹- شرح معلقات زوزنی ص ۱۴۶

۱۰- فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی ص ۱۲۷

۱۱- همان ماخذ ص ۱۳۵

۱۲- دیوان بختری ص ۱۴۵

۱۳- دیوان ابوفراس ص ۲۳۲

خسروانی:

به معنی شاهانه و در معنی وصفی و اسمی در فارسی و عربی مستعمل شده است.
 خمّار طرقت بلا دلیل سوی ریح العتیق الخسروانی
 فقام التی مذعوراً یلی و جون الیل مثلی الطیلسانی
 یعنی شبانگاه بی‌رهنما در می‌فروش را زدم و رهنمایم بوی شراب خسروانی داشت او
 دستپاچه به من پاسخ داد درحالی که سیاهی شب، مانند طیلسان بود. و کلمات طیلسان و
 خسروانی فارسی هستند.

درفس:

معرب درفش به معنی پرچم است در شعر ابوعبیده بختری آمده است.
 و اذا مارایت صورة انطا کیه ارتعت بین روم و فرس
 و المنایاموائل ، وانوشر وان یزجی الصفوف تحت الدرفس^{۱۵}
 و توهمت ان کسری ابرویز معاطی و البهبذ انسی
 یعنی: هر گاه به قصور انطاکیه بنگری (منظور شعر پرده‌ایست که بر دیوار ایوان
 نقش بوده است) گوئی در میان سپاه روم و ایران هستی در آنجا گه مرگ فرو
 می‌بارد و انوشیروان زیر درفش صف‌های جنگ را راست می‌کند. این تصویر که بر
 دیوار کاخ مداین تا عصر بختری (۲۴۰) بوده میدان جنگ ایران و روم را در کنار
 شعر انطاکیه شام نشان می‌داده است که در سال (۲۷۰) میلادی واقع شده
 است.

دهقان:

معرب دهگان است و گان پسوند نسبت در فارسی است و در زبان عربی به صورت مفرد و
 جمع «دهاقین» استعمال شده است در شعر اعشی در وصف گاو آمده است. بعضی آن را
 معرب ده‌خان هم گفته‌اند.
 فصل یغشی لوی الدهقان منصلتا کا لفارسی تمشی و هو منتلق

۱۴- خسرو و شیرین نظامی ص ۱۳۰۴.

۱۵- دیوان بختری چاپ بیروت ۱۴۱۹ هـ ج ۱/ص ۱۰۲.

زرگون:

معرب زرگون به رنگ طلا، گون در فارسی به معنی رنگ است.

و قباب قد أُشْرِجَتْ و بیوتِ نُطَقَّتْ بالریحان و الزرجون^{۱۶}
یعنی خیمه‌هایی که افراخته شده و اتاق‌هایی که ریحان و تاک بدور آن‌ها پیچیده شده است.

رزدق و رزدج:

معرب رسته است به معنی راسته بازار و خانه‌هایی که در یک صف واقع شوند.

اوس بن حجر می‌گویی :

تضمنها و هم رکوب کانه اذا ضم جنیبه المخارم رزدق^{۱۷}

رستاق:

ج رستاق: روستا. ابوالمختار یزید ابن قیس در قصیده‌ای خطاب به عمر بن خطاب گفته:

فشبلا، فسله المال و ابن محرش فقد كان فی اهل الرستاق ذا ذکر

یعنی: از شبل و ابن محرش (دوتن از عمال خراج در خوزستان بوده‌اند) حساب بخواه. این یکی در میان روستائیان شهرتی دارد (دزدی‌هایش زیانزد گردیده). این واژه در عربی به شکل (روزدق) نیز آمده است.

ریدج:

معرب ریدک که در پهلوی به معنی غلام است.

اعشی میمون گوید:

و ابو یزید عهذی السدی حدثته فینا اذل من الخصى الریدج؟^{۱۸}

زَنار:

بر وزن هر رشته را گویند، عموماً و رشته‌ای که بت‌پرستان و آتش‌پرستان با خود دارند، خصوصاً.

۱۶- فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی.

۱۷- فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی ذیل کلمه مذکور.

۱۸- مقاله دکتر محقق به نقل از صبح المنیر.

کم مسلم عبدالهوی فوجدته

فیما يحل كما قد الزنار^{۱۹}

زندبیل ژندبیل:

بیل ژنده و درشت.

فاقدروا من بنات ضأن عبوراً

سره ان تـکون کالزندیل^{۲۰}

سـدق:

معرب سده است. ابوالعلاء معری در بیت زیر آتش پارسیان در شب سده را مشبه به قرار داده است.

و قد تفرست فيک الفهم ملتها

من کل وجه کنار الفرس فی السدق^{۲۱}

فاخته:

کلمه فارسی است که قمری هم گفته می‌شود.

الارض طاووسیه و الجوجوجوفاخت

کلمه طاووس به اعتقاد استاد پورداد اصل کلمه از زبان دراومدی وارد سانسکریت شده و از آنجا به زبان‌های دیگر رفته است.^{۲۲}

فرند:

معرب پرنده به معنی بافته ابریشمی و حریر ساده است.

لیس الفرند الخسروانی فوقه

مشاعر من خز العراق المفوف^{۲۳}

فیروزج:

فیروزه فارسی است.

و لقد ذکر تک و النجوم کانهما

در علی ارض من الفیروزج^{۲۴}

۱۹- لزومیات ج ۲ ص ۱۶۴.

۲۰- لزومیات ص ۱۱۳.

۲۱- لزومیات.

۲۲- برهان قاطع ذیل کلمه آذربون.

۲۳- دیوان فرزندق ج ۲.

فیوج:

فیوج جمع فیح و آن از اصل فارسی پیک مأ خود و معرب است.
و قول الفیوج کتاب الامیر و ختم القسراطیس بالجرجس
یعنی گفته پیشخدمتان! نامه امیر و مهر کردن کاغذها با جرجس است (ترا مغرور نکند)

مرزبان:

مرزبان به صورت مرابز و مرزبه و مرزبه جمع بسته شده از اصل فارسی مرز + پسوند فاعلی
بان در شعر عربی بسیار مستعمل شده است برای نمونه در شهر جریر:

بها الثیران تحسب حین تضحی
مرراز به لها بهراة عید^{۲۵}
چون در زبان عربی گل‌های گوناگون نام نداشته‌اند ناشی انیاری ناچار برای تعبیر از گل‌ها
شش نام فارسی را در دو بیت زیر به کار برده است.

و اعتبقنا علی صبوح ولو
و حنین النایات و لاوتار
بین وردو نرجس و خزامی
و بنفس و سوسن و بهار^{۲۶}
یعنی سر شب را تا بامدادن می‌گساری و آهنگ نی‌ها و زخمه تارها در میان گل سرخ و
نرگس و خزاما (گل مریم) و بنفشه و سوسن و بهار نارنج گذراندیم.

در اشعار بشار بن برد تخارستانی و ابو نواس حسن هانی اهواری تأثیر لغات و ترکیبات
فارسی را بسیار می‌بینیم و اشعار بشار بدین ممتاز است که در آن بایرانی بودن خود افتخار
کرده و اعراب را به کارهای زشتشان نکوهش می‌کند و او در قصیده‌ای می‌گوید:

أَجِینَ لِبَسْتِ بَعْدَ الْعُرَى خَزَا
و نِلْتِ مِنَ الشَّبَارِقِ وَ الْقَلَايَا
و نَادَمْتَ الْكِرَامَ عَلَي الْعُقَارِ
و أَعْطَيْتِ الْبَنْفَسَجَ فِي الْخُمَارِ
تُقَاخِرُ يَابَنَ رَاعِيَهُ وَ رَاعِ
بَنِي الْأَخْرَارِ حَسْبُكَ مِنْ خَسَارِ

ای چوپان زاده تو برهنه بودی با جامه‌های خود ترا پوشیدیم و گرسنه بودی با طعام‌های
خود ترا سیر کردیم، اکنون بدانجا رسیده‌ای که بر آزادگان فخر می‌فروشی؟ چقدر زیان کار و
بدبختی! بنوا الاحرار (یعنی آزادگان و آزاد آزادگان) از پیش از اسلام بایرانیان گفته می‌شد و
حتی این تعبیر در شعر اعشی هم آمده است:

۲۴- دیوان واواد مشقی ۹۰۵.

۲۵- تعالی من غاب عند المطرب.

۲۶- فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی ذیل کلمه بهار.

تَنَاهَتْ بَنُو الْأَخْرَارِ إِذْ صَبَرَتْ لَهُمْ فَوَارِسُ مِنْ شَيْبَانَ غَلْبُ قَوْلَتْ

و جاحظ در کتاب «البخلاء» از آن تعبیر به «آزاد مردیه» کرده و با شعوبیه همراه آورده است.

ابونواس نه تنها بسیاری از الفاظ و ترکیبات فارسی را با صورت مغرب در اشعار خود آورده

بلکه مضمون بسیاری از ضرب‌المثل‌های فارسی را در دیوان خود به کار برده است. مانند:

كَقَوْلِ كِسْرَى فِيمَا تَمَثَّلَهُ : « مِنْ فُرْصِ اللَّصِّ ضَجَّةُ السُّوقِ »

در اشعار زیر از ابوالعلاء معری می‌بینیم که او اصطلاحات شطرنج را به صورت فارسی

به کار برده است:

إِيهَا اللَّاعِبُ الَّذِي فَرَسَ الشَّطْرَ رَنْجُ هَمَّاتٍ كَفَهُ بِالصَّهِيلِ

من بیاریک و البیادق فی کفک یغلبن کل رخ و فیل

تصرع الشاه فی المجال و لوجاه مَرْدِيٌّ بِالتَّجَاعِ وَ الْاَكْلِيلِ^{۲۷}

حریری در کتاب «دره الغواص فی أوهام الخواص» گوید: به مخاطب گویند: «هم فعلت و

هم خرجت» و این از اغلاط زشت است. و اخفش بشاگردانش می‌گفته مبادا در پیش من

کلمه «هم» و «بس» را بگوئید و همچنین مگوئید: «لیس لفلان بخت». سیرافی در کتاب

«أخبار النَّمُوین» را از اصمعی نقل کرده است:

أَيُّهَا الْمَغْرُورُ هَلْ لَكَ عَيْبَرَةٌ فِي آلِ بَرْمَكٍ

عَرَّهُمْ عَنْ قَدَرِ اللَّهِ حِسَابُ الْهَشْتِ مَرَكٌ

که کلمه «هشت» فارسی است.

موزج - نیلج:

مغرب نیل به معنی رنگ آبی است. مغرب موزه بمعنی کفش فارسی است در نظم و نثر عربی

در معنی کفش و هم در معنی بال آمده است.

مشممر ثیابه عن موزج کانما علی بصیغ نیلج^{۲۸}

نمودج:

مغرب همان نمونه فارسی است که در نظم و نثر عربی به صورت مفرد و هم جمع «نماذج

استعمال شده است».

اوابلق یلقى العیون اذا بدی
 من کل لون معجب بنموذج^{۳۹}
 ثعالبی در یتیمه الدهر موارد بسیاری را نقل می کند که شاعران عرب کلمات فارسی را
 به کار برده اند، از آن جمله:
 غلام اعجمی فیسه ظرف
 و خندق بالتلطف و التانی
 سقانی دو و سه و ازددت منها
 علی شکری و صبحنی بهفت^{۳۰}
 که عدد دو و سه و هفت فارسی هستند.

هربذ - هرید :

خادم آتشکده و قاضی گبران و آتش پرستان را گویند.

اذا زاعه من جانبیه کلیهما
 مشی الهمندی فی دعه ثم فرفر^{۳۱}
 بسیاری از کلمات مرکب فارسی بیاب فعلیه «رباعی مجرد» برده شده است. مثلاً از
 شبکور «شِبْکَرَه» و از یازار «بیزره» و از بندار «بندره» و از دهقان «دهقنه» و از نوروز
 «نورز» و از دروازه «دروز» ساخته اند.

حریری در «مقامات» خود «مُدروز» را به معنی دروازه نشین به کار برده و ثعالبی در یتیمه
 الدهر از شخصی نام می برد که عمل «بندره» را عهده دار بوده و به العزیز بالله فاطمی کتابی
 درباره بازاری و بازراری منسوب است که به «البیزره» نامیده شده است و شاعری از نوروز
 فعل «نورز» را چنین به کار برده است:

نورز الناس و نورز
 ست و لکن یدموعی

مردم عید نوروز را جشن گرفتند من هم با سرشک دیدگانم نوروز کردم.

و اسامی شهرها را نیز به همین باب برده اند، مثلاً از جهرم، «جهرم» و از مرو، «مروز»
 و از خراسان، «خرسن» ساخته اند و از این اخیر اراده جامه منسوب به شهرهای خراسان را
 کرده اند. ابونواس گوید:

مقرطق خرسنوه فی حدائیه
 لم یغذ و الله فی مرو و لا طوسا

(کرته پوشی که او را در سنین جوانی خراسانی ردند درحالی که نه در مروغذا خورده بودند

۳۹- نق از موازنه آمدی.

۳۰- یتیمه الدهر ج ۳/۹۰.

۳۱- دیوان امرء القیس صفحه ۹۰.

و نه در طوس در این بیت علاوه بر «خرسن» کلمه مقرطق به کار رفته است که از «کرتک» پهلوی به معنای پیراهن گرفته شده است.^{۳۲}

نام مهره‌های شطرنج

ایها اللاعب الذی فرس الشط	رنج همّت کفه بالصهیل
من یاریک و البیادق فی کفک	یغلبن کل رخ و فیل
تصرع الشاه فی المجال و لوجاه	مردی بالتجاج و الاکیل ^{۳۳}

کلمات - بیادق جمع بیدق معرب پیاده - رخ - فیل - تاج - شاه فارسی هستند. قاعده نحت به این معنی است که از یک جمله یک کلمه بسازند و آن کلمه را به صورت فعل هم در بیآورند که فاعل خود را به همراه داشته باشد مثلاً ج بسمله یعنی بسم الله گفتن که از آن ماضی و مضارع هم در عربی ساخته‌اند و در نظم و نثر فارسی هم وارد شده است.

بیامد اوفتان خیزان بر من	چنان مرغی که باشد نیم بسمل
لقد بسملت لیلی غداة لقیتهما	و یا جزا تلک الغزال المبسل

لیلا مرا بسمل کرد، سر برید در آن صبحگاهانی که من او را دیدم وای چه خوش است این آوی سربرنده و بسملکننده.

بسیاری از کلمات اداری و دیوانی و اسامی ابزار و ادوات و گیاهان و گل‌ها که از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است که آوردن حتی نمونه‌ای از آن‌ها خود مستلزم یک کتاب مستقل است. گاهی بعضی از کلمات فارسی به صورت مجموعه‌ای در اشعار عربی به کار برده می‌شده مثلاً در این شعر عربی نام ستارگان هفتگانه با نام فارسی آن‌ها به کار می‌برد.

ما ذلت تبقی و ترقی للعلی ابدأ	مادام للسبعه الافلاک احکام
-------------------------------	----------------------------

تا وقتی که حکم این هفت ستاره سیاره جاری هست تو باقی بمانی

مبهر و ماه و کیوان و تیر معاً	و هر مس و اناهیّد و بهرام ^{۳۴}
-------------------------------	---

صنّاج - از صنح و از چنگ فارسی گرفته شده چون اعشی موسیقی‌دان بود او را صنّاجه العرب گفته‌اند. منظور اعشی میمون بن قیس است که ضمن یکی از قصاید خود برخی از کلمات فارسی را آورده است.

۳۲- مقاله استاد محقق مقریزی الخطط المقریبه ۸/۱

۳۳- شرح تنویر ابوالعالمی ج ۱ ص ۳۱۷.

۳۴- الخطط مقریزی

انا جَلَسان عَندها و بِنفَسج
و آس و خِیری و مرو و سوسن
و شاهسفرم و الیاسمین و نرجس
وسیسنبر و المرز جوش منمنما
اذا كان هنز من و رحمت محشما
یصَبِحنا فی کل دجن تَغیما^{۳۵}

چنانچه ملاحظه می‌شود در ابیات مذکور کلمات - گلشن - بنفشه - سوسن
بر - مرز نگوش شاه اسپرم - یاسمین - نرگس فارسی هستند.

الایاقمَر الـدَدار
و یا نَفحَه نَسـرین
و یا مَن بِمَقَلتَه العَقار
و مالی اری دیباج خدک اصفرا
و یا مَسسکه عطـار
و یا و رده اشـجار
و بوچنتیـه الجـلنـار^{۳۶}
و نرجستی عینیک ذابـلـتین^{۳۷}
کلمات - مسک معرب مشک - نسرین - جلنار معرب، گلنار - دیباج - معرب دیبا - نرجس
- معرب نرگس

فارسیات ابونواس مشهور است که در آن اشعار عین الفاظ فارسی را در ترکیب عربی
آورده است:

بحر مـمـة النوبهـار
و بـتـه الـکرفـکـار
و ماههـا الـکامـکـار
و آتـشان الـسـوهـار
و کتـک الـفرخـار
و شـمـسـها الـشـهـریـار
و چـشـن کاهنـیـار
و خـرّه ایرانـشـار^{۳۸}

که کلمات فارسی نوبهار - کتک (کده) فرخار، بت، کرفکار (گناهکار) شهریار، ماه، کامکار،
چشن، کاهنبار، آتشان، وهار (بهار) خرّه (فره) ایرانشار (ایران‌شهر) در سیاق عربی به کار برده
شده است.

یاقوت حموی در معجم الادباء گوید: یکی از زجاج نحوی وجه اشتقاق «قصعه» را پرسید
او پاسخ داد: لائها تقصع الجوع، و حال آنکه قصعه معرب کاسه است و ربطی به فعل قصع .
یقصع ندارد. و سبوطی در کتاب «المزهر» خود این موضوع را توجه داشته و گفته است که

۳۵- الطیح المنیر فی شعر ابی بصیر / ۲۰۱

۳۶- دیوان ابونواس ص ۲۶۸

۳۷- دیوان ابن متعزز ص ۴۲۶

۳۸- دیوان ابونواس صفحه ۳۳۲

هر کسی لغت عجمی معرب را از عربی مشتق بداند مانند این است که ادعا کند ماهی دریایی از پرندۀ هوایی زاییده شده است.^{۳۹}

گذشته از لغات بسیاری از مضامین امثال، حکم از فارسی وارد زبان عربی شده است. خود اعراب هم تصریح کرده‌اند با این که ایرانیان امثال نغزی دارند.

میدانی نیشابوری در مجمع الامثال خود هنگام ذکر مثل «إذا جاء البعير حام حول البئر» این دو بیت را آورده است:

اسارت الفرس فی اخبارها مثلاً
قالوا: اذا جمل حانت منيته

و این هملن مضمونی است که ناصر خسرو گفته است.

اشتر چو هلاک گشت خواهد
و کم ماکر حاق به مکره

و واقع فی بعض ما بحفر^{۴۰}
مضمون مثل فارسی است که فردوسی گفته است:

کسی کو بره بر کند ژرف چاه
سز دگر کند خویشتن را نگاه

و دیگر شاعران عرب نیز از تأثیر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بر کنار نبوده‌اند که ذکر نمونه‌هایی از دیوان آن‌ها خود نیازمند کتاب حجیم و بزرگی است که در این مجال نمی‌گنجد که انشاءالله در فرصت دیگر باز نموده می‌شود.

منابع

آذرنوش، آذرتاش. ۱۳۴۵. راههای نفوذ فارسی در عربی. دانشگاه تهران.

اخلاق ایران باستان. ۱۳۵۳. چاپ تهران.

ابن معنز. ۱۹۶۱ م. دیوان، چاپ بیروت.

ابن بیطار. ۱۴۱۵ هـ جامع و المفردات و الغذیه. چاپ مصر.

ابو نواس حسن ابن هانی. ۱۴۱۴ هـ دیوان. چاپ بیروت.

ابو فراس فرزدق. ۱۴۱۷ هـ دیوان. چاپ بیروت.

ادی شیر. ۱۹۹۲ م. الفاظ الفارسیه المعربیه. چاپ بیروت.

۳۹- مقاله دکتر محقق به نقل از اشتقاق و التقرب

۴۰- مجمع الامثال میدانی

۴۱- اخلاق ایران باستان ص ۳۱

- امام شوشتری. ۱۳۴۷. فرهنگ واژه‌های در عربی. چاپ تهران.
- امر القیس حجر الکندی. ۱۸۶۵م. دیوان. چاپ مصر.
- اعشى میمون ابن قیس. ۱۹۳۲م. دیوان. چاپ بیروت.
- باخرزی. دمیة القصر و عصره اهل العصر کتابخانه ملی ملک.
- تحتزی ابو عباده. ۱۴۱۹هـ دیوان. چاپ بیروت.
- بیهقی ابو الفضل. ۱۳۵۰. تاریخ بیهقی. تصحیح دکتر فیاض. چاپ مشهد.
- ثعالی نیشابوری. یتیمه الدهر. چاپ بیروت - ۵ جلدی.
- ثعالی نیشابوری. ۱۴۲۴هـ فقه اللغة. چاپ بیروت.
- جریر، ابو جعفر. ۱۹۳۵. دیوان. چاپ مصر.
- جوایقی، ابو منصور. المعرب من الکلام الاعجمی. چاپ قاهره.
- جونین، عطاملک. ۱۳۳۰. تاریخ جهانگشا. چاپ عبدالوهاب قزوینی.
- خسروشیرین. نظامی. چاپ وحید دستجردی. تهران ۱۳۵۱.
- خطیب رهبر. ۱۳۶۶. فن نثر فارسی. انتشارات زواره: تهران.
- خلف تبریزی، محمد حسین. ۱۳۶۱. برهان قاطع. چاپ ۵ جلدی. انتشارات امیر کبیر.
- خفاجی، شهاب الدین. ۱۹۹۶م. شفاء العلیل فی کلمات المعرب الدخیل.
- رازی، ابوالفتوح. ۱۳۴۶. تفسیر روح الجنان. چاپ عسکر حقوقی دانشگاه تهران.
- زمخشری، جارالله. ۱۳۴۲. مقدمه الادب. باهتمام سید محمد کاظم امام.
- زوزنی، احمد. ۱۴۱۳هـ شرح معلقات. چاپ بیروت.
- شاهنامه فردوسی. ۱۳۱۳. چاپ بروخیم. تهران.
- شمس المعالی قابوس ابن وشمگیر. ۱۳۴۵. قابوسنامه. تصحیح دکتر یوسفی. تهران.
- صبح المنیر فی شعر ابی بصیر به نقل از مقاله دکتر مهدی محقق در همایش دانشگاه الزهراء صفا، ذبیح الله. ۱۳۳۲. تاریخ ادبیات. انتشارات امیر کبیر.
- طبری، محمد ابن جریر. ۱۳۴۷. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ تهران.
- عوفی بخاری. ۱۳۴۴. لباب الباب. با مقدمه و تصحیح سعید نفسی.
- فرزدق، ابوقراس. ۱۴۰۷هـ دیوان. چاپ بیروت.
- فیروز آبادی، ابومنصور. ۱۹۴۰م. قاموس المحيط. چاپ مصر.
- قزوینی، زکریا. ۱۹۴۰م. آثار البلاد. چاپ ووستفالد: اروپا
- قزوینی، محمد. ۱۳۴۷. بیست مقاله باهتمام عباس اقبال آشتیانی. چاپ امیر کبیر.
- قرآن کریم - به خط عثمان طه
- مطهری، مرتضی. ۱۳۵۸. خدمات متقابل ایران و اسلام. چاپ صدرا.
- مقریزی. ۱۲۷۰هـ. الخطط و الآثار. چاپ بولاق.
- واوا دمشقی. ۱۳۸۲هـ. دیوان. چاپ بیروت.